



● در آمد

حاج ملاعبدالقادر قادری، سال‌هاست که امامت جمعه شهرستان پاوه را بر عهده دارد. این روحانی اهل سنت، به‌خوبی از نقش عمده چهارمین شهید محراب در پیروزی انقلاب و حدود دو سالی که آیت‌الله اشرفی اصفهانی از آغاز دفاع مقدس تا لحظه شهادت، زنده بود، در حفظ انقلاب و بسیج مردم سخن می‌گوید. نکته مهم دیگری که حاج ملاعبدالقادر بر آن صحنه می‌گذارد، نقش شهید محراب در حل اختلافات شیعه و سنی و حتی خود اهل سنت با یکدیگر است. با هم خاطرات و صحبت‌های شیرین وی را مرور می‌کنیم:

## وفایی که از او دیدیم...

### ■ گفت‌و شنود شاهد یاران با حاج ملاعبدالقادر قادری

#### امام جمعه شهرستان پاوه در خصوص رابطه شهید محراب با اهل سنت

مردم پاوه و نیروهای وابسته به نظام را سرکوب کنند. مردم هم‌چنان مقاومتی کردند که در تاریخ مشهود است. در دهه فجر سال ۱۳۸۷ بعضی از شب‌ها در برنامه‌های تلویزیونی "نسیم امید" یا بیم و امید بحث جنگ پاوه و پیام بنیان‌گذار جمهوری اسلامی که در بالای قبر شهدای پاوه درج شده است، مطرح شد. شاید نسل جوان، نسبت به سال ۱۳۵۸ آگاهی نداشته باشند. جنگی بود که مردم پاوه از یک سو، طرفدار نظام جمهوری اسلامی بودند و مقاومت می‌کردند. گروه‌هایی از اطراف و اکناف آمدند و در قوری قلعه تحصن کردند. بعد از یک هفته آن‌ها نیروهایشان را بسیج و به پاوه حمله کردند و هفت روز در پاوه درگیری و آتش جنگ شعله‌ور بود. رهبری جنگ را هم شهید چمران بر عهده داشتند. مردم ما هم حقیقتاً مقاومت کردند و آن مقاومت منتهی شد به پیام بنیان‌گذار جمهوری اسلامی که ایشان خود را به‌عنوان فرمانده کل قوا معرفی کردند. در آن ایام سخت پاوه، علمای کرمانشاه - از جمله شهید اشرفی - حقیقتاً از ما حمایت و دلجویی کردند. دوستان و علمای کرمانشاه به پاوه آمدند - به همراه استان‌دار وقت کرمانشاه - و این حضور از نظر ما فراموش‌نشدنی است و ما حتی در تاریخ پاوه که نوشته‌ایم به آن قضایا اشاره کرده‌ایم.

در اوایل سال ۱۳۵۹ که بنده مسؤولیت امامت جمعه پاوه را قبول کردم، مستقیماً با شهید اشرفی ارتباط داشتم، به‌خصوص زمانی که از جانب بنیان‌گذار

بودید؟  
نه، رابط ما کسانی دیگر بودند، ولی ما هم در کنار این رابطه‌ها می‌آمدیم و می‌رفتیم. آن زمان رابط ما فردی غیرروحانی بود، ولی اگر ضرورت پیدا می‌کرد، خودمان هم شرکت می‌کردیم. تا زمانی که آقای اشرفی اصفهانی در سال ۱۳۵۸ به‌عنوان امام جمعه کرمانشاه تعیین شدند و پس از سه، چهار ماه من هم به امامت جمعه پاوه منصوب شدم. قبل از تعیین من به‌عنوان امام جمعه پاوه که ضرورتاً با هم یک رابطه صنفی پیدا کرده بودیم، در جنگ مردادماه ۱۳۵۸ پاوه که یک حادثه مهم در تاریخ پاوه، تاریخ کرمانشاه و تاریخ انقلاب است، نقش علمای کرمانشاه در حمایت و همکاری از مردم شریف پاوه فراموش‌نشده بود و هست. زمانی که ما در مردادماه آن سال، در فرمانداری پاوه متحصن بودیم، علمای کرمانشاه به ما سرکشی و ازمان دلجویی می‌کردند، با هلی‌کوپتر به پاوه می‌آمدند و از ما پشتیبانی می‌کردند. در حقیقت آن حضور مهم در پاوه، بزرگ‌ترین نقش را در دلجویی و دلگرمی ما داشت.

**بد نیست برای جوان‌ترها که آن موقع نبوده‌اند، در مورد جنگ مردادماه پاوه پیش‌تر توضیح بدهید.**

جنگ مردادماه پاوه، جنگی بود که شهید چمران در آن حضور مؤثری در صف نیروهای انقلاب داشت. در آن واقعه، گروهک‌های مخالف نظام جمهوری اسلامی پاوه را محاصره کرده بودند و می‌خواستند

اولین بار کی و چگونه نام شهید اشرفی را شنید؟  
آشنایی ما با شهید اشرفی اصفهانی از سال ۱۳۵۷ شروع شد؛ در ایام تظاهرات شهرها. پاوه، به‌سبب این‌که یکی از شهرها و فرمانداری‌های استان کرمانشاه بود و حضور این شهر همواره در انقلاب اسلامی، تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها و دفاع از این نهضت و پشتیبانی از بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در تاریخ انقلاب اسلامی مشهود بوده است و قابل انکار نیست، به همین خاطر مردم ما - به‌خصوص علمای جوان - در آن زمان ارتباط خاصی با بزرگان کرمانشاه داشتیم. از جمله این بزرگان شهید اشرفی اصفهانی بود و دوستان دیگری هم بودند مثل آقای موسوی که ما ارتباط خاصی با آن‌ها داشتیم، تا زمانی که از طرف بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، شهید اشرفی اصفهانی به‌عنوان امام جمعه کرمانشاه تعیین شدند.

**شهید محراب، مبارزات سیاسی را هدایت می‌کردند؟**

بیش‌تر اطلاعیه‌هایی را در سطح کرمانشاه منتشر می‌کردند و تماس‌های خاصی با این طرف و آن طرف داشتند و همه‌جوره ما را آگاه می‌کردند. در مسجد جامع کرمانشاه و مسجدی که حاجی آخوند در آنجا تشریف داشتند، جلسات و سخنرانی‌هایی برپا بود که ما در آن‌ها شرکت می‌کردیم. بیش‌تر می‌رفتیم تا خط بگیریم که به چه شیوه‌ای باید قدم برداریم.

**جناب‌عالی بین کرمانشاه و پاوه، رابط**

همین مسأله باعث شد تا ما از کرمانشاه تا اصفهان در تشییع جنازه‌اش شرکت کنیم. این گونه نبود که در زمان حیات با او باشیم و بعد از شهادت بگوییم دیگر ما با چه. ما روحانیون پاوه، با همان هواپیمایی که جنازه ایشان را که زمان جنگ و در موقعیت‌های حساس با آن رفت و آمد می‌کردیم و در روز توان عبور نداشتیم، شبانه به اصفهان حمل کردیم و تا آخرین مجلس فاتحه‌اش در اصفهان ماندیم و از آن تاریخ تا به امروز، که دو دهه و اندی گذشته، سعی‌مان بر این بوده است تا هر ساله در سالگردش شرکت کنیم. این‌ها وفایی بود که ما از او یاد گرفتیم و حقیقتاً این وفا را داریم منعکس می‌کنیم.

**چه چیزی باعث شد که ایشان به چنین جایگاهی برسند؟ چه منشی را دنبال کردند که به این‌جا رسیدند؟**

رمز این توفیق، فقط ایمان، صداقت و پیروی‌اش از امام بود. یکی از خصلت‌های بلند حضرت امام، صداقت‌گویی و حق‌گویی بود. ظاهر و باطن‌اش یکی بود؛ شرق و غرب و اروپا و ایران و عراق نداشت، به‌صراحت آن‌چه ایمان داشت، می‌گفت. آقای اشرفی هم به هر چه ایمان داشت، می‌گفت.

**تأثیر حوزه علمیه آیت‌الله بروجردی و شخص شهید اشرفی را در نشر علوم دینی در منطقه غرب چگونه می‌بینید؟**

من از آن زمان اطلاع زیادی ندارم، چون سن و سالم به زمانی که شهید اشرفی تشریف آوردند نمی‌رسد، ولی از زمانی که شهید اشرفی آمد، خود، ستونی در کرمانشاه بود. پای‌بند و علاقه‌مند بود. به‌اصطلاح ما اهل سنت، مُلا بود. انسانی آشنا به علم بود. دینش از سیاستش قوی‌تر بود. به عبارت دیگر، حرکت در مسیر اعتقاد دینی‌اش اولی و اول‌تر و مقدم‌تر بود؛ بر منشی سیاسی‌اش.

**ولی دین را از سیاست جدا نمی‌دانست.**

نه، یکی می‌دانست، ولی همیشه دین را بر سیاست ترجیح می‌داد.

**به علاقه و پیروی ایشان از حضرت امام اشاره کردید. در این مورد پیش‌تر توضیح دهید.**

خیلی مخلص بود. آن موقع، زمان جنگ بود و ما باید از یکدیگر خبر می‌داشتیم. نماز جمعه ایشان به‌صورت مستقیم پخش می‌شد. در اوایل دهه شصت نماز جمعه‌های ما هم در روزهای هفته پخش می‌شد. خطبه‌های نماز جمعه شهید اشرفی، روز اول پخش می‌شد که ما هم گوش می‌دادیم. خیلی مخلصانه و صادقانه در تبیین خط اسلام و انقلاب نقش داشت.

**راجع به شیوه برگزاری نماز جمعه ایشان پیش‌تر صحبت کنید.**

ما از دور شنیدیم. چون خودمان هم در این‌جا نماز جمعه داشتیم، در نماز جمعه‌های ایشان شرکت نکردیم، ولی خطبه‌های‌شان را که گوش می‌کردیم، آن زمان در بسیج نیروها برای جبهه و در دل‌داری و تشویق مردم و دلگرمی نیروهای سپاهی، بسیجی و ارتشی، نقشی اساسی داشت.

**تمرکزشان پیش‌تر کدام موضوع از مسائل جبهه بود؟**

در آن ایام، تمرکز بر جبهه، تثبیت مردم و تقویت خط امام بود. پیش‌تر بر این مسائل تأکید

با نیروهای متجاوز عراقی که با آن سن و سال‌شان لباس می‌پوشیدند و در کنار بچه‌های بسیجی به جبهه می‌رفتند و بعضاً شب‌ها در عملیات‌ها می‌ماندند، و سنگر دوم نیز مساجد و محراب جمعه بود. در کرمانشاه مرتب جلساتی داشتند. در شهرهای محل سکونت اهل سنت، آن زمان اختلافات قومی و مذهبی بود که ایشان با آن سن و سالش همیشه به جلسات می‌آمد و همیشه در این دو سنگر حضور داشت. طینت خاص و نیت پاکی داشت، صداقت خاصی داشت، آن‌چه بر زبان می‌گفت در درون هم به آن ایمان داشت و به آن‌چه ایمان داشت، با زبان به مردم می‌گفت. به‌خاطر همین صداقت‌شان، ما اهل سنت خیلی به ایشان اعتماد و باور داشتیم و ایشان را از خود می‌دانستیم.

**آن نکته کلیدی‌ای که ایشان توانست اهل**

**آن موقع، زمان جنگ بود و ما باید از یکدیگر خبر می‌داشتیم. نماز جمعه ایشان به‌صورت مستقیم پخش می‌شد. در اوایل دهه شصت نماز جمعه‌های ما هم در روزهای هفته پخش می‌شد. خطبه‌های نماز جمعه شهید اشرفی، روز اول پخش می‌شد که ما هم گوش می‌دادیم.**

**سنت را به سمت خودش جذب کند از نظر شما چه بود؟**

صداقت بالاتر از همه صفات است. صداقت، تواضع، بی‌آلوسی و سرکشی که با وجود آن سن و سال همیشه از کرمانشاه به پاوه می‌آمد. هیچ‌گونه تکلفی در کارش نبود. ما نه در گفتارش، نه در کردارش، نه در خطبه‌های نماز کرمانشاهش، هیچ‌گاه مطلبی از ایشان نشنیدیم که نگران‌مان کند. به همین خاطر، در روز شهادت ایشان که جمعه بود، بعد از نماز جمعه که ما به منزل برگشتیم و خبر شهادت ایشان را از صدا و سیمای تهران شنیدیم، به حقیقت متوسل شدیم و

جمهوری اسلامی امورات اهل سنت استان کرمانشاه به شهید اشرفی واگذار شد، دیگر، مستقیم با ما ارتباط داشتند و به شهرستان‌های سنی‌نشین مثل پاوه، جوان‌رود و روان‌سر - همراه با علمای محترم کرمانشاه و ائمه جمعه شهرستان‌هایی که آن زمان منصوب شده بودند - تشریف می‌آوردند و جلسات عدیده و وحدت را در پاوه، روان‌سر و جوان‌رود داشتیم و آثارش هم در کتاب‌ها هست. ارتباط ما خیلی نزدیک بود. ما حتی مانند یکی از بستگان پدری‌مان به منزل ایشان می‌رفتیم. خدا رحمت کند ایشان و خانم‌شان را، مانند فرزندان خودشان از ما استقبال و احترام می‌کردند، هم از ما دلجویی و ما را تقویت می‌کردند، هم دلسوزی به خرج می‌دادند و هم از زمان دفاع می‌کردند. این جمله را ما بارها از ایشان شنیده بودیم که می‌فرمودند شما آقایان علمای اهل سنت اورامانات، امتحان خودتان را در این انقلاب پس داده‌اید و دیگر نیازی به آزمایش شما نیست. شهید محراب در بحث و بیان در مورد مسائل وحدت بین شیعه و سنی، نقش اساسی داشتند. خیلی مکررم و محترم بودند. بعضاً در پاوه به منزل ما می‌آمدند. زمان اذان، قبل از هر چیزی می‌فرمودند آقای قادری، شما بروید نماز خودتان را بخوانید، بگذارید ما هم آرام‌آرام نماز خود را بخوانیم، هیچ تکلفی در کار نباشد. بعضاً با هلی‌کوپتر به پاوه می‌آمدند و در عملیات محمد رسول‌الله (ص) ما در خدمت ایشان بودیم. زمانی که بچه‌های خمین و اصفهان در سه راه شهدای مرز پاوه و مرز عراق جان‌فشانی می‌کردند، از شهید اشرفی دعوت کردند و ایشان به پاوه تشریف آوردند. از پاوه، با هلی‌کوپتر، به آن‌جا رفتیم و کسانی که آن‌جا بودند و دوستان‌شان شهید شده بودند خیلی نگران بودند، همه جمع شدند و فاتحه‌ای برای شهدا خواندیم. نماز ظهر را با آن‌ها خواندیم و نصیحت و موعظه‌ای شد و رزمندگان خیلی تشویق شدند. جنازه‌های عراقی‌ها آن‌جا افتاده بود و هنوز چهار، پنج روزی بیش‌تر از درگیری نگذشته بود.

ایشان، سال ۱۳۵۹ در آن سه سالی که به شهادت‌شان باقی‌مانده بود و خصوصاً در سال ۱۳۶۱، سال شهادت‌شان، نهایت جهد را داشتند و در دو جبهه زحمت می‌کشیدند؛ یکی جبهه مبارزه





می‌کرد و می‌خواست یکی این‌که طرف جبهه تعطیل نشود و دوم، مردم پشت جبهه هم ثابت‌قدم بمانند و سوم این‌که با توجه به اختلاف نظری که در کرمانشاه بین علما وجود داشت، ایشان بیش‌تر به فکر تثبیت خط بنیان‌گذار جمهوری اسلامی بود.

**از سجایای اخلاقی ایشان هم بگویید.**

به نکاتی اشاره کردم؛ تواضع، متانت و فناعت. مثلاً من، این هفته به خانه ایشان می‌رفتم، اگر یک مرغی در یخچال آن‌ها - که یک یخچال خیلی کوچک هم داشتند - وجود داشت، هفته دیگر هم که می‌رفتم آن مرغ در یخچال بود که نمی‌دانم همان مرغ بود یا یکی مثل آن. تصور می‌کردم این خانواده اهل اسراف، تذیر و تنوع در خوراک نیستند. خیلی اهل فناعت بودند. یخچال کوچکی داشتند در همان اتاقی که ما می‌نشستیم. خیلی هم متواضع بودند. کسی هم آن‌جا نبود. خانمش - که خدا او را رحمت کند - هم می‌آمد و زمانی که در یخچال را باز می‌کرد، ما می‌دیدیم داخل یخچال غیر از دو ظرف کوچک یخ و نهایتاً یک مرغ، هیچ چیز دیگری نیست. من آن‌ها را از نظر خوراک و پوشاک خیلی قانع می‌دیدم. حتی یک بار که به دیدن‌شان رفته بودم، یکی از روحانیون منطقه ما آمده بود و از من، احوال آقای

اشرفی اصفهانی را سؤال کرد. من گفتم که احوال‌شان این است. زمانی که تشریف آوردند، آن آقای عالم هم نشست و کل حقایق را بیان کرد. گفت که من از فلائی سؤال کرده‌ام، نظرش همین بوده و ما هم همین نظر را داریم. حقیقتاً "دو چهره‌ای" کار نمی‌کرد، "دو جبهه‌ای" کار نمی‌کرد. جلوت و خلوتش یکی بود.

**از خاطرات با ایشان بگویید.**

خاطرات ایشان دو قسمت بود: یکی بعد سیاسی، ارشاد و تبلیغ، و دوم بعد نشست و برخاست‌های خصوصی. در بُعد عمومی، کارش بیش‌تر تشویق مردم به دفاع از انقلاب و حضور در جبهه‌ها بود و تثبیت مردم در پشت جبهه‌ها و تبیین خط امام. به نظر من این سه دیدگاه و موضع، موضع عمومی ایشان بود. در مسائل خصوصی هم انسان مکرمی بود، نسبت به میهمان‌ها. اتاق کوچکی داشت و هر کسی که وارد می‌شد، فکرش این بود که هرچه دارد، باید به او بدهد. در منزل خودش مکرم بود و در منزل دیگران هم مزاحم نبود، تکلف نمی‌کرد. نسبت به اعتقادات اهل سنت، احترام می‌کرد و اهل سنت را برادران خود می‌دانست و آن‌ها را در انقلاب، عضوی از تکمیل‌کنندگان جبهه‌ها می‌دانست.

در جبهه‌گیری‌های استان، ایشان محور بودند، مسأله‌ساز نبودند، مشکل درست نمی‌کردند. اگر به این نتیجه می‌رسید که انسانی قابل دفاع است، از او دفاع می‌کرد. بر سر مسأله نام کرمانشاه، اختلافی بود که می‌خواستند آن را به اسمی تبدیل کنند تا اسم شاه در آن نباشد. شهید اشرفی دعوت کرد که ما، به‌صورت گروهی به تهران برویم خدمت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و مقام معظم رهبری که

نیست، چون آن وقت، هر کسی که می‌رسد به چند کیلومتری کرمانشاه، تصور می‌کند مردم شهر همه دارند کشتی می‌گیرند و مشغول زورآزمایی هستند، این مناسب نیست. برخی گفتند که اگر موافق باشید نام آن را ایمان‌شهر بگذاریم. فرمودند نه، این نام برای مشهد و قم تناسب دارد و برای بعضی شهرهای دیگر تناسبی ندارد. ظاهراً ایشان راضی نبودند و فرمودند به فکر کارهای دیگر باشید، خودتان را به این کارها مشغول نکنید. آن‌جا نتیجه نگرفتیم. ما هم زیاد حساس نبودیم که آن نام را تغییر بدهند، ولی تابع بودیم و رفتیم. حتی زمانی هم که قرار شد نام کرمانشاه عوض شود، همه امضا کردند به غیر از من. ائمه جمعه استان، همه امضا کردند. البته در زمان شهید اشرفی آن نام باقی ماند و بعداً تغییر پیدا کرد. در آن سفر، ما جلو نظر استان‌داری و شهید اشرفی زیاد مقاومت نکردیم. بعد از آن، خدمت حضرت امام رفتیم و آن‌جا شهید اشرفی به حدی - مانند یک شاگرد - مؤدب و با حیا با امام صحبت می‌کرد که مسأله باختران، کرمانشاه و قهرمان‌شهر مطلقاً آن‌جا مطرح نشد. در آن زمان، من یک خواسته داشتم و خدمت آقای اشرفی عرض کردم که در مناطق اهل سنت، خیلی از مردها فرار کرده‌اند و زنها و دختران‌شان در شهرستان‌ها مانده‌اند، برای ازدواج آن‌ها

از نظر فقه شاخص، نیاز به اجازه ولی فقیه است. اگر ولی فقیه، - حاکم زمان - اجازه ندهد، ما نمی‌توانیم دختران بدون ولی را عقد کنیم. شهید اشرفی، به‌خاطر لطفی که به بنده داشتند، فوراً خدمت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی عرض کردند که آقای قادری که از اهل سنت شاخص مذهب هستند، این مشکل را دارند که امام فرمودند مجاز هستید. با همین جمله که "مجاز هستید" این کارها را انجام دهید تا کار مردم تعطیل نشود. این هم جزو خاطرات آن سفر بود که رفتیم اسم شهر را عوض کنیم، دست خالی برگشتیم - در خصوص با تغییر نام شهر - ولی الحق با دست پر برگشتیم. چون دیداری با بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و جناب آیت‌الله خامنه‌ای داشتیم و در هر دو محل، خدمت هر دو بزرگوار هم الحق استفاده کردیم، ولی در مورد نیت استان‌داری وقت دست خالی برگشتیم و ظاهراً در زمان شهید اشرفی این کار انجام نشد، بعداً در زمان امامت جمعه آقای زرنندی که نسبت به این کار خیلی حساس بود، انجام شد و ائمه جمعه استان را جمع کرد، همه امضا کردند که من امضا نکردم، گفتم این تغییر نام شهر مربوط به مردم همان شهر است، اگر خودشان علاقه داشتند عوض کنند، به من چه ربطی دارد، من در پناه هستم و اصلاً در این کار دخالت نمی‌کنم. اما آن دفعه، همراه‌شان رفتم و تبعیت کردم و آن‌جا، جو همان‌طوری بود که عرض کردم و نتیجه‌ای نگرفتیم.

**در چه زمانی این نام دوباره به کرمانشاه تغییر پیدا کرد؟**

از اوایل سال ۱۳۶۲، یعنی بعد از شهادت آیت‌الله اشرفی اصفهانی، از کرمانشاه به باختران تغییر پیدا کرد

**انسان مکرمی بود، نسبت به میهمان‌ها. اتاق کوچکی داشت و هر کسی که وارد می‌شد، فکرش این بود که هرچه دارد، باید به او بدهد. در منزل خودش مکرم بود و در منزل دیگران هم مزاحم نبود، تکلف نمی‌کرد.**

آن زمان رئیس جمهور بودند. بنده و دو، سه نفر از اهل سنت بودیم و آقای محمدی نامی که آن زمان امام جمعه ایلام بود، همه تشریف داشتند و استان‌دار وقت کرمانشاه آقای رحمانی هم بودند. ما اول خدمت مقام معظم رهبری رفتیم.

**این پیشنهاد تغییر نام از طرف چه کسانی مطرح شده بود؟**

بیش‌تر از طرف استان‌داری و گروهی که در کرمانشاه بودند. اختلافاتی بود که گروهی علاقه‌مند بودند تا نام کرمانشاه عوض شود و گروه دیگر مخالفت می‌کردند. شهید اشرفی از کسانی بود که علاقه‌مند بود این نام عوض شود و نام دیگری جای‌گزین بشود.

خدمت مقام معظم رهبری رسیدیم و بعد از این‌که از احوالات جبهه‌ها چیزهایی پرسیده و به آن‌ها جواب داده شد، قضیه تغییر نام کرمانشاه نیز مطرح شد. مقام معظم رهبری فرمودند که می‌خواهید با چه نامی آن را عوض کنید. گفتند می‌خواهیم با قهرمان‌شهر عوض کنیم. فرمودند که این مناسب

**اصل بر این بود که هم‌چنان که نیروهای سپاه، بسیج و ارتش، جبهه‌ها را گرفته بودند، ما هم جبهه شهرها و سنگر مساجد را خالی نکنیم و به این شهر و آن شهر سفر نداشته باشیم.**

فهمیده بودند که ما عازم هرسین هستیم و بعد از ظهر بین ساعت سه تا پنج قرار است برگردیم. در مسیر قوری قلعه - پاوه، ساعت سه، گروه سی، چهل نفری حزب دموکرات آمدند، مسیر را گرفتند و حدود چهل نفر را اسیر کردند. ما، در یکی از مساجد پاوه، مردم را دعوت کرده بودیم و آن‌جا جلسه داشتیم و داشتیم سخنرانی می‌کردیم و مردم را دلجویی می‌دادیم و به صبر دعوت می‌کردیم. بعد از آن واقعه هفت‌تیر، در همان لحظه‌ها من داشتم صحبت می‌کردم، یکی آمد داخل مسجد و گفت الان وقت جلسه نیست، خبر خطرناک و ناخوشی دارم. گفتیم چه شده؟ گفت مسیر پاوه - روان‌سر را دموکرات‌ها گرفته‌اند جلوی پنجاه، شصت ماشینی را گرفته‌اند و هر که را وابسته به نظام بوده است، اسیر کرده و برده‌اند در نهایت، بعضی از این اسرا را تا سردشت بردند و سه سال اسیر بودند و بعضاً آزاد شدند. مراد این‌که این هم یکی از خاطراتی بود که ما می‌خواستیم به سمینار هرسین برویم، در هشتم تیر که شب هفتم، آن واقعه رخ داده بود و آن قضایا پیش آمد. ما که در استان‌داری کرمانشاه نشسته بودیم، خودمان کم‌تر به فکر پاوه و حادثه بودیم، ولی شهید اشرفی با آن سن و سالش، سریعاً به من گفت به پاوه برگردید، آن‌جا حساس است، آن‌جا مرز است، آن‌جا گروهک‌ها هستند، سریع به پاوه برگردید، که این نکته، تیزهوشی ایشان را می‌رساند.

**راجع به دیدار اهل سنت با حضرت امام (ره) صحبت کنید.**

آن دیدار که مشخص است و در کتاب نوشته شده و نوارش هم هست. ما به آن‌جا رفتیم و در مورد قضایای اختلاف شیعه و سنی صحبت کردیم. بنیان‌گذار جمهوری اسلامی (ره) خیلی رسا، شفاف و قاطعانه صحبت کردند و از روحانیت اهل سنت تجلیل کردند و فرمودند ما و اهل سنت برادر هم هستیم، هر کسی در ایجاد تفرقه بین این دو برادر قدم بردارد نه شیعه است، نه سنی.

**از شهادت شهید اشرفی اصفهانی چه خاطره‌ای دارید؟**

روز جمعه که ایشان شهید شدند، روز شنبه ما به کرمانشاه رفتیم. علمای سنج و شهرستان‌ها همه آمدند، ولی بنده با آقای ملاح عبدالرحمان رحیمی که بعداً نماینده مجلس شد، به نمایندگی از اهل سنت با همان هوایم‌ای ۱۳۰C همان شب دست‌های‌مان را به طناب‌های هوایم‌ا گرفته بودیم و جنازه را تا اصفهان همراهی کردیم و در حوزه علمیه اصفهان جلسه مهمی بود و بعد از ظهر همان روز به خاک سپرده شد. این، آخرین دیدار ما بود. ■

با حضور مردم و مسافرت‌های مکرر به تهران و پیام‌ها و ارشادات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی. یک‌بار، ما علمای اهل سنت، به تهران خدمت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی رفتیم و درد دل‌های‌مان را به ایشان رساندیم. قبل از روز هفتم تیر، روز شهادت شهید بهشتی و هفتاد و دو تن، روز ششم، به ما خبر دادند که فردا در هرسین با حضور آیت‌الله اشرفی، استان‌دار وقت، فرمانداران شهرستان‌ها و ائمه جمعه شهرستان‌ها، سمینار ائمه جمعه برگزار می‌شود. فرماندار وقت ما شهید کاظمی بود و به من اطلاع داد که فلانی، ما ده نفر هستیم که فردا از پاوه باید به هرسین برویم. گفتیم چه ساعتی؟ گفت ساعت شش برویم. ما، شب از انفجار دفتر حزب جمهوری اطلاع پیدا نکرده بودیم و هیچ خبری نداشتیم. از پاوه راه افتادیم، از کرمانشاه رد شدیم و به پلیس راه هرسین رسیدیم و آن‌جا توقف کردیم و از پلیس راه پرسیدیم که کاروان آیت‌الله اشرفی و آقای فرماندار که قرار است به هرسین بروند، رد شده‌اند یا نه؟ گفتند شما از کجا آمده‌اید، مگر خبر ندارید که چه واقعه‌ای رخ داده است؟ گفتیم ما از پاوه آمده‌ایم چه واقعه‌ای رخ کرده‌اند و آیت‌الله بهشتی به رحمت یزدان رفته و قضیه، قضیه دیگری است و خبر، خبر دیگری است. ما هم خیلی متأثر شدیم و برگشتیم به استان‌داری رفتیم و دیدیم شهید اشرفی، آقای رحمانی استان‌دار وقت و حداقل چهل نفری از مسؤولان رده بالای استان، همه ناراحتند و دارند گریه می‌کنند. آن‌ها، همان گروهی بودند که می‌خواستند برای سمینار به هرسین بیایند. ما هم به آن‌جا رفتیم و جلسه شد یک جلسه پر از گریه و ناراحتی و تأثر و تأسف. شهید اشرفی، مرا کنار دستش صدا کرد و گفت آقای قادری، موقعیت حساس است و سریع به پاوه برگردید. آقای استان‌دار هم به شهید کاظمی همین مطلب را به‌صورت دستوری گفتند که سریع به پاوه برگردید. ما ساعت یک و نیم بعد از ظهر به پاوه رسیدیم. آن روز، واقعه‌ای در مسیر پاوه - کرمانشاه رخ داد؛ اطلاعات این سمینار را رادیو کرمانشاه منتشر کرده بود و دموکرات‌ها بالای کوه‌ها

و یک دوره چهار ساله گذشت و نمایندگانی که اصرار داشتند باید این نام عوض شود، خودشان تغییر کردند و گروهی دیگر از نمایندگان، چهار سال بعد آمدند، این هشت نماینده‌ای که در دوره بعد از این آقایان آمدند، اصرار داشتند که باید به اسم اصلی‌اش برگردد، و دوباره نام، همان کرمانشاه شد.

**از سفرهای دیگری که با شهید محراب همراه بودید صحبت کنید.**

سفرهای ما، بیش‌تر در محدوده شهرهای اطراف کرمانشاه بود، چون آن زمان جنگ بود. اصل بر این بود که هم‌چنان که نیروهای سپاه، بسیج و ارتش، جبهه‌ها را گرفته بودند، ما هم جبهه شهرها و سنگر مساجد را خالی نکنیم و به این شهر و آن شهر سفر نداشته باشیم. فقط در آن سفر بود که هفت نفر بودیم و تا تهران رفتیم و برگشتیم و در خدمت شهید اشرفی بودیم.

**در مورد مسائلی که در دیدارها و رفت‌وآمدهایی که به منزل یکدیگر داشتید پیش می‌آمد، صحبت کنید.**

آن زمان، اختلاف تندی بین شیعه و سنی بود. طرحش را در طائف ریخته بودند و آمریکا و سعودی پشت طرح بودند و کارشان فقط ایجاد تفرقه بین شیعه و سنی بود. اورامانات آن زمان، کلاً یک شهرستان بود که حالا چهار شهرستان شده است: روان‌سر، جوان‌رود، ثلاث باباجانی و پاوه. آن زمان، این سه شهرستان، بخش‌هایی از پاوه بودند و مرکز این اختلافات، بیش‌تر، پاوه بود، مرکز درگیری‌ها و مخالفت‌ها پاوه بود، لذا ایشان با نیت همراهی، حمایت، دلجویی و دلگرمی، خیلی به پاوه مسافرت می‌کرد و ما هم خیلی به کرمانشاه می‌رفتیم و جلسات عدیده‌ای داشتیم - با شهید عراقی و دیگر علمای آن زمان که اکثراً حالا در قید حیات نیستند - چه با آقایان اهل تشیع و چه آقایان اهل تسنن، جلساتی مکرر داشتیم و سمینارهای مرتب پانزده روز یک‌بار را برگزار می‌کردیم، چون مسأله حساس بود.

**آن توطئه‌هایی که ذکر کردید، چطور ختمی شد؟**



شهادت شهید اشرفی اصفهانی در کربلا، ۱۳۸۸